

## فرهنگ یابریت

کسانی که ، در حال تهیه زمینه جنگ ، دم از صلح میزنند ، دوست دارند برای اتحاد های وسیع تری موعظه کنند . مثلاً اظهار میکنند که عهد حاکمیت ملی بسر رسیده است . واقعاً ، با تردستی خارق العاده ای که موج حسادت را در دل حقه بازها و ترردستان به جنبش درمآورد ، رنگ نقشه سیاسی دویمکره را عوض میکنند ، لشکرها ، واحدها و زره پوش های خود را در سرزمین های خارجی می پراکنند و فعالیت های کشور برای که ۴۸ ایالت خود را بحساب ۴۸ ملت میگذارد در زیر لوای ملی رنگ سازمان ملل متفق می پوشانند . طبیعی است که چنین سیاستی با پای نفی خاصیت ملی فرهنگ پیش می رود .

من ظرافت و استعداد های ملت آمریکا را تحقیر نمیکنم . من میدانم که ، این ملت دانشمندان و نویسندگان زیادی تقدیم بشریت داشته است . با در نظر گرفتن عمر تاریخی او میشود گفت که این ملت دارای استعداد فراوانی است . و یکسبه ره صدساله رفته است . ولی این برای خود آمریکائی ها هم نامناسب خواهد بود که فرهنگ خود را با فرهنگ دنیای کهن مقایسه کنند .

با وجود این نمی توانیم به بینیم که میخواهند این تمدن آمریکا ، این يك گام تمدن را تحمیل اروپا کنند . من از زبانی که این عمل به فرهنگ ملی کشورهای باستانی میرساند حرف نمیزنم ، فقط قناعت به ذکر این میکنم که کتابفروشی های فرانسه مملو از رمانها و ترجمه آثار مؤلفین آمریکائی شده ، که « ریدرز دایجست » در تمام کشورهای وابسته به پیمان اتلانتیک بزرگترین تیراژها را دارد ، که هالیوود سینمای فرانسه و ایتالیا را خفه میکند . مشاهده میکنم که سعی میکنند سطح فکر مردم را با رادبو و مطبوعات پائین آورند و مردم را متحد حیوانات تنزل دهند و اکنون در کشورهایی که حاکمیت ملی و فرهنگی خود را از دست داده اند ، کتابهای بد ، اشعار هرزه ، فیلمهای ناپاب چیزهای خوب را از بن میبرند .

ازاينهم بالاتر ، اين تحديق مردم بوسيله ابن محرکين مثل اعمال  
 مشبتي در نظر گرفته ميشود . مجله « کوليزر » در حال يك خواب و خيال  
 شيرين ، روسيه را بعد از تسخير بدست آمريکا شرح ميدهد ، تا کيد ميکند  
 که در تاتر مسکو کمدي هاي مبتذل آمريکائي نمايش داده خواهد شد  
 و نويسندگان شوروي از سبک رمان هاي پليسي آمريکائي تقليد ميکنند .  
 يك ملت ، مانند يك فرد واحد دنيا را با نظر خاص خودش  
 مي نگرند و داراي طرز قضاوت ، احساساتي مخصوص بخود مي باشد .  
 يك ملت ممکن است داراي دقت نظر در مورد رنگها باشد ؛ يکي ديگر  
 برعکس دنيا را باملودي و نعمات در يابد و بنا بر اين داراي يك شنوائي  
 غني مي باشد . آثار موسيقي دانهاي فرانسه هر قدر مطبوع باشد قابل  
 مقايسه با آنچه که ادبيات فرانسه بجهان تقديم داشته نيست موسيقي آلمان ،  
 اشعار غنائمي آلمان ، دنيا را غني ساخته است حال اينکه نقاشي هميشه شکننده  
 هنر در آثار نقاشان آلماني بوده است . آيا ميشود يك « سروانتس »  
 بسطر آورد که در جاي ديگري جز در اسپاني متولد شده باشد ؟ آيا ميشود  
 يك « مولير » تصور کرد که فرانسوي نباشد ؟ آيا ميشود يك « لئون  
 تولستوي » را از تاريخ کلمی روس و خاصيت روسي جدا  
 پيدا کرد ؟ هيمنطور که غدير ممکن است « هاملت » يا  
**Divine comédie** را بزبان « اسپرانتو » نوشت ، امکان  
 ندارد که فرهنگ فرانسه يا ايتاليا را با يك « فرهنگ غربي » از  
 من در آوردی عوض کرد بطوریکه چيزی از اين ميان بيار بيايد که  
 سطحش بالاتر از سطح مطالب « ريدرز ديجست » و يا محصولات  
 « هوليوود » باشد .

آنهاييکه خود را خيلي نظر بلند نشان ميدهند و به حق  
 حاکميت ملي و فرهنگي که بعهده آنها « پرونيپاليسم » ( ايالت -  
 طلبی ) است اعتراض ميکنند ، همين ها سعی ميکنند که يکديوار  
 چين در قلمرو فرهنگ جهان بر پا سازند .

آری همين ها که سر بازان خود را در سرزمين ديگران جاي  
 ميدهند و ادعا ميکنند که مرز دولت از بقايای زمان هاي گذشته است  
 سعی ميکند بانواع تحديق شده خود بقبولانند که در دنيا دو فرهنگ  
 مخلف و متضاد « غربي » و « شرقي » وجود دارد .

کسانیکه دربرگشت بسوی بربریت اهتمام میورزند ، در مورد این ادعای خود از مدارک تاریخی استاده نمیکنند بلکه سند آنها يك ورق پاره روزنامه است که مر ب آن هنوز خشک نشده .

مرزبندی بین فرهنگ غربی و شرقی آدم را فوراً بیاد مرزی میاندازد که بین کشورهای وابسته به پیمان اتلانتیک و کشورهاییکه این پیمان بر علیه آنها انجام یافته ، بوجود آورده اند .

باینطریق کسانیکه خاصیت ملی فرهنگ را نفی میکنند ، خا-یت جهانی آنها هم ضایع میکنند . ژرنازها و سیاست مدارانیکه تمام «مردان فرهنگی» بآنها داده اند تنها کسانی نیستند که دم از فرهنگ غربی و «آنتی تز» آن فرهنگ شرقی میزنند ، بلکه همچنین عده ای از فلاسفه و دانشمندان و نویسندگان اروپا هم هستند که نگران ازسیر زسان ، چشم پوشی خود را از فرهنگ ملی بسابق تزویسر و دروغ می پوشانند

انقلاب کبیر فرانسه در تمام نقاط دنیا عکس العمل شدیدی ایجاد کرد . همچنین ساختمان اجتماع سوسیالیستی در روسیه توجه فلاسفه و شعرای ایتالیا، هلند و مک-زیک را جلب میکند . موسیقی و کشفیات علمی و حتی ادبیات که وابسته به زبان ملی است بآسانی از مرزوبندها عبور میکنند . «پابلونرودا» تأثیر عمیقی را که آثار «مایاکوفسکی» در او داشته برشته تحریر در آورده است ، از طرف دیگر من در چین دیدم که چطور «مصلین آثار «نرودا» را باعلاقه می خواندند . کپوتر «پیکاسو» البته جنبه علمی دارد ولی اگر آنها در «رپودوژانبرو» ، در کلکنه ، درمسکو ، در کاتین می بینیم فقط برای این نیست که نمابنده «صلح» است بلکه ذوق و استعداد پیکاسو هم از خلال آن هویدا است در پشت آن قرن ها هنرا-پاینولی نیز بچشم میخورد .

برداشتن مرز و بندها برای ورود رمانهای پلیسی و فیلمهای مضر ممکن است ، همچنین می توان راه را برای ورود هر گونه کتاب و فیلم شوروی سد کرد . می توان حتی ورود مجلات علمی ، فیلمهای علمی یا ترجمه رمانهای شوروی را ممنوع کرد و درعین حال به «کولیرز» ها ، به رمانهای «هانسری میلر» یا خواب و خیال های خونین انهدام

دنیا با بمب‌آتمی اجازه فروش داد ولی با همه اینها، چنین مرزهایی قادر بجد کردن فرهنگ غربی و شرقی نیستند فقط مردان فرهنگی را از هم دورنگه میدارند.

علی‌رغم همه تبلیغات درباره «جنگ قریب‌الوقوع»، دانشمندان، نقاشان، شعرا و غیره در اطرافک‌های خودشان بکار خلاقه مشغولند ملل اتحاد جماهیر شوروی هنگامیکه مبهن آنها تحت خطر تهاجم بود آثار بدیمی بوجود آورده‌اند من از شماری پرسم: برای فرهنگ چه چیز از همه مفیدتر است، برقراری روابط فرهنگی بین ملل یا جدا کردن مصنوعی آنها از یکدیگر؟ روزنامه‌های این ممالک چیزهای زیادی راجع به «بشقاب پرند» و غیره نوشته‌اند ولی آیا کلمه‌ای از کشفیات علم طب یا علوم کشاورزی شوروی بشظر خوانندگانشان رسانده‌اند؟ اینها، مرتب از لشکرهای خیالی روسی که گاهی بطرف تهران، گاهی بطرف «تریست» شروع بحمله کرده‌اند داد سخن داده‌اند.

من سعی ندارم از این طوطی‌ها - ابرسم که بچه جهت ما «چیانکای چک» زمانداران ترکیه و بتادگی «تیتو» راجزو مدافعین سرسخت فرهنگ «غربی» می‌بایم و از طرف دیگر خود را نمی‌خواهم بشرح اینمطلب خسته کنم که بطور آنها مچبورند «لانژون»، «ژولیو کوردی»، «برنال»، «دره‌دوم»، «آرا کون»، «پیکاسو» و عده زیادی دیگر را جزو مدافعین فرهنگ «شرقی» طبقه بندی کنند! فقط سعی میکنم که یکبار دیگر بسامی آنان درباره جدا کردن فرهنگ روس از فرهنگ غربی پا-سخ دهم. *سالی و مطالعات فرهنگی*

کافی است که نام: «مندیلف»، «پاولوف»، «گورکسی»، «مایاکوفسکی»، «تولستوی»، «چخوف»، «چایکوفسکی» و «موسوزگسکی» برده شود تا حتی در برابر آن عده‌ای که بجد کافی تحقیق شده‌اند، نقشی که روس‌مادر توسعه فرهنگ جهانی بازی کرده‌اند آشکار شود. از طرف دیگر نشان دادن این آسان است که آثار مردان بزرگ مغرب‌زمین چقدر در فرهنگ روسیه تأثیر داشته است. اگر برقراری مرزهای نظامی بین دو کشور آسان است، جدا کردن کشور «تولستوی» از کشور «استاندول»، بیبانه اینکه توسعه و تکامل خاص آنها یک تضاد خصمانه تاریخی بین فرهنگ روس و فرانسه

ایجاد میکنند خیلی مشکل بنظر میرسد.

بیادمی آید که یکی دو سال پیش «ژرژ دو هامل» عضو آکادمی پس از بیرون راندن مستعمره چرها از چین، نوشته بود که چین برای فرهنگ غربی دیگر از دست رفته است. احتمال قوی می رود که این کلمات از روی نادانی و جهالت بقلم او آمده باشد و سوء نیتی در کار نبوده است. چون، من بتازگی بازدید از «شانگهای» بعمل آورده ام. و اقبلاً، هیچگونه امتیاز فرانسوی دیگر در آنجا نمانده است، خیابان هائی که نام فرانسوی داشتند، همه اسامی چینی بخود گرفته اند و لسی کتابفروشی های زیادی دیده میشود که ترجمه آثار مؤلفین معاصر با قدیم فرانسوی را بفراوانی میفروشند، برای اولین بار توده های وسیع مردم با ادبیات غربی آشنائی پیدا میکنند.

آقای «دو هامل» اگر از خودشان پیرسند چرا نویسنده چینی «ماودن» در جلسه اخیر شورای جهانی صلح پیشنهاد کرد که یادبود دو پنجاهمین سال تولد و بکتود هو گو را در تمام کشورهای برگزار کنند، شاید کمی از اشیاء در آیند اگر باین موضوع فکر کند شاید بخودش خواهد گفت که چین برای فرهنگ غربی از دست نرفته است. اگر «فرهنگک» را از نظر دیگری جز از نظر بم انمی یا «ریدزرد ایجست» مشاهده کنیم، باید اعتراف نمائیم که فرهنگ فرانسه در چین وابسته بوجود یک خیابان «جفر» در شانگهای، پلیس های فرانسوی یا فاحشه خانه های فرانسوی نیست، بلکه پیش از هر چیز مربوط بوجود ترجمه آثار «هو گو»، «بالزاک» و «استاندول» می باشد.

چه دلیل دیگری جز «پرور نیالیسم» و جهالت می تواند مبین این باشد که مدافعین فرهنگ غربی، منجمله «دو هامل»، با آسانی ارمغان های عظیم چین، فلاسفه اش، دانشمندان، نقاشانش، پزشکانش و شعرایش را بفرهنگ جهانی از یاد ببرند؟

فرهنگ مثل درختی است که ریشه های ضخیم آن در سرزمین ملی فرو می رود ولی شاخه هایش بهر طرف گسترش می یابند و روی همه جهان سایه می اندازند. هر چه در تنوع ملی بیشتر باشد، توسعه و بسط این فرهنگ از وراء مرز و بندها آسان تر خواهد بود و بالاخره جزو مایملک بشریت خواهد شد. در بالامن نامی از «سروانتس» و خصلت ملی او بردم؛ حالا

خاطر نشان میکنم که «دون کیشوت»، سوار بر «روسینانت» خود تمام دنیا را پیوده است، و در ۱۹۵۱ موقعبکه مؤلفین «ریدرز دایجست» مقالات خود را روی خطری که «فرهنگ غربی» را تهدید میکند متمرکز کرده بودند، محافل ادبی مسکو با گرمی در بحر مباحثه روی ترجمه جدید رمان «سروانتر» بزبان روسی قدیمی غرق میشدند.

آیا آنها يك كلمه از پیشروی کشت و کارهای کندم، کوجه فرنگی و هلو طرف شمال روسیه گفته اند؟ روزنامه های کشورهای غربی مطالب فراوانی در باره فلان ماده سحر آویز که در خون جانپها ترزبِق میشود نوشته اند ولی آیا مختصری هم در باره مطالعه هائیکه دانشمندان شوروی برای افزون طول مدت عمر یا برای زایمان بدون درد کرده اند، برای خوانندگان خود نوشته اند؟ کارهای معماران شهر ورشو آیا برای شهرسازان غربی، برای ساکنین «کوآنتری»، «سنت نازر»، کالد، ناپل حائز اهمیت و آموزنده نیست؟

تجربیات هنرمندان چک در مورد کارهای مربوط با انتشارات آیا برای کشورهای غربی مفید نیست؟ من با نویسندگان هندوستان، پاکستان، يك ایستگاه پرورش نباتات را در چین بازدید کردم و دیدم که همراهان من از موفقیت های چینی ها در امر کشاورزی خیلی متعجب شده اند.

هر ملتی میتواند از ملت دیگر اعم از اینکه در اروپا باشد یا در آسیا یا در اروپا تعلیم بگیرد. ایجاد شریان مرض خطرناکی است و برای همه عاقبت خوشی نخواهد داشت. بر قراری روابط فرهنگی شرافتمندانه بین ملل باعث تقویت فرهنگ ملی هر ملت است.

اکنون هنگام انتخاب فرا رسیده است: ولی نه بین فرهنگ غربی و «فرهنگ شرقی» بلکه بین فرهنگ یا بربریت.

ترجمه: نام

از پاریس